



ادامه بررسی صورت اول در شرط مشروعیت شخصیت حقوقی

بحث در این بود که آیا شخصیت های حقوقی که در اساسنامه آنها قید شده که کار آن، اعمال نامشروع باشد و {به عبارت دیگر}^۱ این موسسه برای انجام کارهای غیر مشروع تأسیس شده باشد، می تواند از نظر شرع مشروع و قانونی باشد یا خیر؟ {بیان شد که باید ادله مشروعیت شخصیت حقوقی را بررسی نمود تا مشخص شود که آیا شامل چنین شخصیت های حقوقی می شود یا خیر؟}

بررسی شرط مشروعیت عمل بر اساس دلیل سیره

در بررسی ادله {مشروعیت شخصیت حقوقی} به دلیل سیره رسیدیم. اگر دلیل مشروعیت شخصیت حقوقی سیره عقلا باشد که عقلا شخصیت های حقوقی را قبول داشته و مشروع می دانند؛ از این رو معاملات آنها را نیز مشروع می دانند. {این پرسش مطرح می شود که} آیا سیره آنها شامل چنین شخصیت های حقوقی نیز می شود که تمام اعمالی که برای آنها در اساسنامه تعریف شده نامشروع است یا خیر؟^۲

{در بررسی این دلیل باید توجه داشت که اولاً:} سیره عقلا دلیل لفظی نیست که به اطلاق آن تمسک شود؛ بلکه دلیل لبی است و باید قدر متیقن آن اخذ شود و بعد با ضمیمه کردن سکوت شارع به این سیره گفت این {سکوت} علامت رضایت شارع است و رضایت او را احراز کرد.

{ثانیاً: وقتی} گفته می شود که تمام اعمال یک شخصیت حقوقی نزد عقلا نامشروع است، مقصود عدم مشروعیت از نظر شرع اسلامی نیست؛ زیرا در حال بررسی سیره عقلا هستیم و مقصود از آن چیزی است که عقلا آن را نامشروع می دانند. البته جوامع عقلایی {در این باره} مختلف هستند، ممکن است کاری در یک جامعه عقلایی مشروع و در جامعه ای دیگر نامشروع باشد و در مشروعیت و عدم آن اختلاف نظر داشته باشند؛ اما در اینجا بحث در صغریات {اینکه چه کاری در جامعه عقلایی مشروع می باشد} نیست؛ بلکه به صورت کبرای کلی بحث می شود که آیا در هر جامعه عقلایی، شخصیت حقوقی که کار آن در نظرشان نامشروع است را امضا می کنند؟ آیا چنین کبرایی در ذهن عقلا وجود دارد که هر شخصیت حقوقی که انشا شده است مورد پذیرش است؟ خواه کار آن شخصیت حقوقی از نظر آنها -بنابر اختلاف جوامع و در نظر گرفتن هر کدام به حسب خود- نامشروع باشد یا خیر؟

از نظر عقلی تفکیک میان خود شخصیت حقوقی و عمل او ممکن است به این معنا که عقل ممکن می داند که یک شخصیت حقوقی کار او نامشروع باشد اما خود آن مشروع باشد {و این} استحاله عقلی ندارد؛ اما بحث از ارتکاز عقلایی است که آیا عقلا چنین تفکیکی را قبول دارند یا خیر؟ {اگر} موسسه ای تشکیل شد و در قائمه کارهای او تعریف شد که

^۱ تمامی عبارات داخل کروشه توسط مقرر اضافه گردیده است.

^۲ در مباحث گذشته اصل استدلال به سیره برای اثبات مشروعیت شخصیت حقوقی مطرح شد و در اینجا بافرض پذیرش استدلال به سیره و عدم تشکیک در اموری مانند احراز اتصال سیره به زمان معصوم ع، و حتی با فرض اینکه سیره در زمان معصوم ع بر پذیرش شخصیت حقوقی بوده، این بحث مطرح می شود که آیا این سیره به همین مقدار گسترده بوده است که {حتی} سازمانهایی که کل کار آنها نامشروع بوده است را به عنوان شخصیت حقوقی صلاحیت دار می پذیرفتند؟



کارهای نامشروع داشته باشد {عقلا بگویند} خود مؤسسه را قبول داریم و به کار او کاری نداریم؟ به طور مثال داعش که برای اعمال تروریستی تأسیس شده به کار او کاری نداریم، خود این مؤسسه و سازمان را به عنوان شخصیت حقوقی قبول داریم که اگر کار درستی انجام داد آن را تنفیذ کنیم؛ آیا در ارتکاز عقلانی چنین تفکیکی میان اعمال و خود شخصیت حقوقی وجود دارد یا خیر؟

تمام نبودن دلیل سیره عقلانی برای اعتبار بخشی به شخصیت های حقوقی مبتنی بر عمل نامشروع

خیلی بعید به نظر می رسد که در ارتکاز عقلانی چنین چیزی باشد. وقتی بدانند که مؤسسه ای برای کارهای نامشروع تأسیس شده است اگر در آن جامعه که کارهایی را خلاف و نامشروع می دانند مؤسسه ای تشکیل شد که کار او خلاف باشد^۱ خیلی بعید است که چنین ارتکازی در میان عقلای هر جامعه ای وجود داشته باشد که آن شخصیت حقوقی را به رسمیت بشناسد بلکه وقتی بفهمند که {اعمال او} نامشروع است می گویند اصل این مؤسسه نامشروع است. یا لااقل شک می کنیم که چنین ارتکازی در ذهن عقلا وجود دارد و با شک در آن نمی توان مشروعیت را احراز کرد؛ زیرا نتوانستیم سیره مرتکز عقلانی عامی را احراز کنیم که گفته شود شارع در مقابل آن سکوت کرده در نتیجه به این ارتکاز راضی است. {حتی اگر} احتمال دهیم که بعضی جوامع این تفکیک را قبول دارند و برخی آن را قبل ندارند به این معنا است که سیره مستمر عقلای یا ارتکاز متقف علیه بین عقلا وجود ندارد یا احراز نمی شود و وقتی احراز نشد نمی توان امضای شارع را در کنار آن قرار داد.

{اینکه گفته می شود در ارتکاز عقلانی اگر امری نامشروع باشد اینگونه نیست که شخصیت حقوقی که عمل او نامشروع باشد را امضا کند و ارتکاز بر تفکیک وجود داشته باشد.} گاهی قانون امری را نامشروع می داند یعنی در جامعه قانونگذارها امری نامشروع است و گاهی مردم کاری را نامشروع می دانند. در جامعه مردمی نیز میان ملت های مختلف در ایران و عراق و آمریکا و اروپا هر کدام به حسب خود متفاوت است، اما به طور کلی گفته می شود که هر جامعه و هر مجموعه عقلایی که کارهایی را نامشروع می داند چه جامعه حقوقدانان باشد و یا جامعه مردمی باشد در ارتکاز آنها این تفکیک وجود ندارد که کاری به کار و عمل شخصیت حقوقی نداشته و حتی اگر عمل او نامشروع باشد، خود آن شخصیت حقوقی را مشروع بدانند.^۲

^۱ حال {آن کار نامشروع} هر چه باشد. به هر حال با وجود اختلاف هایی که جامع های مختلف دارند، در هر جامعه ای یکسری کارها را خلاف و نامشروع و خلاف قانون می دانند.

^۲ گفته نشود که بین سیره عام عقلانی و سیره قانونگذاران فرق گذاشته می شود؛ زیرا آنها نیز عرف عقلانی هستند همانطور که عرف عقلانی ایران و اروپا متفاوت است به طوری که همجنس بازی در عرف ما نامشروع است اما آنها مشروع می دانند فرهنگ ها مختلف است در هر فرهنگی یک سلسله کارها نامشروع و یکسلسله مشروع است. در اینجا کاری به مصادیق نداریم که چه چیزی در یک جامعه مشروع و چه چیزی در جامعه دیگر نامشروع است بلکه همان کبری در نظر گرفته می شود که هر جامعه ای که یک امری را مشروع و امری را نامشروع می داند آیا در عین حالیکه عمل را نامشروع می داند مؤسسه ای را که کار او {انجام} آن عمل نامشروع {تعریف شده} است را مشروعیت ببخشد؟ در پاسخ گفته می شود امکان عقلی دارد اما احراز آن در ارتکاز عقلا مشکل است بلکه اگر گفته نشود که احراز می شود که چنین سازمان ها و شخصیت های حقوقی را عقلاء مشروع نمی دانند زیرا می گویند این کار او خلاف است و از اساس به آن مشروعیت نمی دهند لا اقل شک می کنیم که آیا مشروع است یاخیر در صورت شک نمی توان، برای اثبات تفکیک و اثبات مشروعیت برای این سازمانها به سیره تمسک کرد و با سکوت شارع امضای او را احراز نمود.



در اسلام نیز چنین ارتکازی نیست؛ {زیرا} باتوجه به دلیل سیره؛ اینکه اسلام نیز این تفکیک را قبول داشته باشد^۱ ثابت نمی شود زیرا محرز نیست که عقلا چنین تفکیکی را قبول داشته باشند تا بتوان آن را در اسلام نیز مورد پذیرش دانست.

{ممکن است گفته شود: از برخی روایات استفاده می شود که شخصیت حقوقی سلطان جور با اینکه اصل تصدی آن برای حکومت و اعمال او نا مشروع بوده، مورد پذیرش قرار گرفته است مانند روایاتی که در آن آمده است «فَلَکَ الْمَهْنَأُ وَ عَلَیْهِ الْوُزْرُ»^۲ به دلالت التزامی می رساند که اصل آن شخصیت حقوقی پذیرفته شده است.

در پاسخ گفته می شود: {بحث در اینجا در دلیل سیره است نه روایات. از این رو روایاتی که ادعا می شود از آن امضای شخصیت حقوقی دولت جائز با تعبد از سوی شارع به دست می آید غیر از محل بحث است. زیرا بحث در این است که آیا در جامعه عقلانی که شخصیت های حقوقی را معتبر می دانند آیا چنین شخصیت های حقوقی را نیز معتبر می دانند که اگر معتبر می دانند گفته شود که شارع سکوت کرده و آن را پذیرفته است؟

علاوه اینکه آن روایات برای اعتبار مطلق شخصیت های حقوقی تمسک نشده؛ بلکه برای {اعتبار} خصوص دولت های جائز تمسک شده است؛ نه هر شخصیت حقوقی که ایجاد شود و کار آن خلاف شرع باشد و بحث {ما در اینجا} اعم است و اختصاص به سلطان جور ندارد.

نسبت به تمسک به آن روایات و مشروعیت بخشیدن به سلاطین جور، به طور مفصل و به لحاظ دلالت و سند بحث و بررسی شد و از آن این نتیجه به دست نیامد که روایات شخصیت حقوقی آن سلاطین جور را امضا کنند. نهایت {چیزی که از روایات استفاده می شود} این است که برخی از اعمال مشروع آنها را امضا می کند. به این معنا که حضرت خود را در جایگاه ولی امر می داند و آنها که کار فضولی انجام داده و در اموال مسلمین و در انفال و غیر آن تصرف کرده اند؛ همه اینها مربوط به امام است و حضرت آن اعمال را امضا می کند نه اینکه شخصیت حقوقی را امضا کند. پس شخصیت حقوقی آن سلطنت سلاطین جور را اثبات نمی کند. با قطع نظر از روایات اینکه آیا سیره عقلا می تواند بر این قائم شود که بیان شد از نظر عقلی می توان تصویر کرد اما در عمل نمی توان چنین سیره ای را احراز نمود.

اشکال؛ وجود قرینه ای بر پذیرش تفکیک میان مشروعیت شخصیت های حقوقی و اعمال آن در سیره

عقلانی

ممکن است گفته شود می توان تفکیک میان شخصیت حقوقی و تصرفات شخصیت حقوقی در نظر عقلاء را احراز کرد به این صورت که اگرچه تصرفات شخصیت حقوقی را که در اساسنامه و نظام نامه آنها آمده را نامشروع بدانند ولی خود شخصیت حقوقی را به عنوان شخصیتی که اهلیت معامله دارد به رسمیت می شناسند و او می تواند مالک شود و از راه مشروع، معالات مشروع انجام دهد اگرچه در اساسنامه آمده که برای تصرفات نامشروع تاسیس شده است.

^۱ به طور مثال سازمان تروریستی را به عنوان شخصیت حقوقی بپذیر اگرچه اعمال آن خلاف اسلام باشد به این بیان که عقلا این تفکیک را قبول دارند و شارع در برابر این تفکیک سکوت کرده باشد.

^۲ وسائل الشیعة ۱۷: ۲۱۳.



شاهد {بر این مدعا} این است که وقتی آن شخصیت حقوقی را {شناسایی کنند، آن را} متلاشی کرده و از رسمیت انداختند، اموال آن را مصادره می کنند. از اینکه حکم به مصادره اموال آن می کنند معلوم می شود که آن را مالک می دانند که اموالش را مصادره می کنند. به طور مثال وقتی یک شرکت مافیایی تجارت موارد مخدر کشف می شود، با اموالی که این شرکت با تجارت مواد مخدر به دست آورده چه می کنند؟ عقلاً وقتی در کشوری باند مواد مخدری را کشف می کنند اموال آن را مصادره می کنند یا آن را جریمه می کنند و این می رساند که به عنوان شخصیت حقوقی {آن را پذیرفته اند زیرا} اموال آن را نه اموال افراد را {مصادره می کنند} ممکن است افراد را مجازات کنند اما به اموال خصوصی افراد کاری ندارند بلکه وقتی اموالی که به نام شرکت و آن باند مواد مخدر ثبت شده است را به دست می آورند مصادره می کنند. پس معلوم می شود که حق تملک برای آن قائل بودند که الآن آن را مصادره می کنند و می رساند که شخصیت حقوقی آن را قبول دارند که اینگونه با اموال آن برخورد می کنند.

پاسخ؛ عدم دلالت قرینه مذکور بر وجود ارتکاز تفکیک در سیره عقلانی

اموالی که مؤسسه {یا شخصیت حقوقی مذکور} دارد بر چند قسم است: گاهی اموالی است که از راه نامشروع به دست آورده است؛ مثل اینکه معلوم است اموالی که به دست آورده در اثر فروش مواد مخدر بوده است و این فروش نامشروع است و چون معامله باطل بوده، کسانی که به این مؤسسه در مقابل مواد مخدره به آن پول {یا مالی} داده اند؛ این اموال در ملک آنها باقی است. اگر {صاحبان آن اموال را} بشناسند به آنها بر می گرداند و اگر نشناسند دولت به عنوان مجهول المالک آن را تصاحب می کند. اگر آنها را نمی شناسند {در این صورت} یا به عنوان مجهول المالک تصاحب می کنند و یا به عنوان جریمه کسانی که با آن مؤسسه معامله کرده اند، تصاحب می کند که چرا این را خریده اند {و با آن مؤسسه معامله کرده اند}.

به هر حال فرض این است که مؤسسه نامشروع، غیر از کار نامشروع نداشته، این اموال یا سرقت و دزدی بوده است که در صورت یافتن صاحبان آن، به آنها می دهند یا {اگر اموال کسانی باشد که با او معامله کرده اند} آنها را جریمه می کنند که چرا وارد {معامله با او} شده اید؟ بنابراین اینکه اموال آن شخصیت حقوقی را مصادره می کنند به این معنا نیست که آن را به رسمیت شناخته و مالک می داند دست کم مشکوک است و ممکن است همه این اموال را اموال صاحبان آن بدانند ولی چون صاحبان آن وارد این کار نامشروع شده اند آنها را جریمه کرده و پول آنها را مصادره می کنند. همین که احتمال این مطلب برود، نمی توان احراز کرد که برای این شخصیت حقوقی رسمیت قائل هستند. به طور مثال تجارت اسلحه می کرده است و تجارت اسلحه در برخی جوامع ممنوع بوده است تمام اموال این شرکت تجارت اسلحه نامشروع است اما به صاحبان آن که اسلحه خریده اند داده نمی شود بلکه جریمه می شوند و اموال آنها مصادره می شود.

بله؛ اگر آن مؤسسه نامشروع اموالی را به زور از مردم گرفته باشد مثل اینکه ساختمانی را اشغال کرده باشد و صاحبان آن را اخراج کرده باشد و یا اینکه ساختمانی را اجاره کرده است با توجه به اینکه برای فعالیت های خود نیاز به مکانی داشته اما از کسی اجاره کرده است که آن شخص از نامشروع بودن این سازمان اطلاع نداشته است و بعد کشف می شود که سازمان نامشروعی بوده است {در این صورت نمی توان اموال آن فرد را به عنوان جریمه مصادره کرد در این صورت} اموالی که یافت می شود و یا آن ساختمان که به زور گرفته شده به صاحب آن برگردانده می شود و در صورتی که ساختمان



را اجاره کرده باشد ساختمان را به مالک آن تحویل داده و چون معامله و عقد اجاره به خاطر مشروعیت نداشتن طرف آن و اهلیت اجاره نداشتن باطل بوده است، افرادی که از این {ساختمان} به عنوان اشخاص حقیقی استفاده کردند ضامن اجرة المثل هستند و ملزم به پرداخت می شوند؛ زیرا اجرة المسمی باطل بوده است و یا از همان پولهایی که از آن مؤسسه {نامشروع} مصادره شده اجرة المثل را به او می پردازند {براساس این قاعده که} «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» بنابراین وقتی دولت ها موسسات خلاف قانون را کشف می کنند و اموال آنها را مصادر می کنند قرینه بر این نیست که آنها را مالک اموال بدانند. وجود چنین ارتكازی معلوم نیست ممکن است آن را از باب مجهول المالک می گیرند و ممکن است از باب جریمه باشد بدون اینکه آن شخصیت های حقوقی را مالک بدانند و تصرفات آنها را امضا کرده باشند.

نتیجه بررسی صورت اول

در صورت اول ادله مشروعیت مؤسسات {و شخصیت های} حقوقی که کار و عمل آنها نامشروع تعریف شده است بررسی شد و روشن شد که {بر اساس ادله،} مختلف است؛ بنابر برخی ادله، می تواند مشروعیت آن را برساند و برخی دیگر نمی تواند، {اما} عمده ادله، توان اثبات مشروعیت را نداشت.

بررسی صورت دوم؛ نامشروع بودن شرط ضمن انشای شخصیت حقوقی

صورت دوم از صور نامشروع بودن، به صورت شرط ضمن ایقاع شخصیت حقوقی مطرح شد.^۱ {مثل اینکه} در ضمن انشا و ایجاب یک مؤسسه تجاری، که تجارت برنج می کند شرط شود که درصدی از سود خود را به اسرائیل یا یک مؤسسه خلاف تبرع کند. {در این صورت} آیا حلال {و مشروع} بودن معاملاتی که در اساسنامه ذکر شده برای مشروعیت یافتن این شخصیت حقوقی کافی است یا به خاطر چنین شرطی که در ضمن انشای خود قرار داده است، انشای این شخصیت حقوقی باطل است؟

{پاسخ} این به همان بحث مفصلی بر می گردد که آیا شرط فاسد، مفسد عقد است یا خیر؟ و در اینجا آیا شرط فاسد، مفسد ایقاع است؟ در آن بحث برخی شرط فاسد را مفسد می دانند و برخی مفسد نمی دانند؟^۲ اگر کسی به طور مثال کتاب خود را به شخصی در عقدی فروخت به شرط فعل حرام مثل اینکه شرب خمر کند یا اینکه به شرط قرض ربوی خانه را می فروشد به صد تومان به این شرط که هزار تومان قرض با سود دهد، شرط {در این موارد} بدون شک، نافذ نیست. در اینجا نیز شرکت برنجی که تاسیس می شود که مقداری از سود آن را به اسرائیل بدهد به طور مسلم آن شرط نافذ نیست زیرا خلاف شرع است و «المومنون عند شروطهم»^۳ شامل این شروط نمی شود و منصرف از شرط هایی است

^۱ بیان شد که شخصیت حقوقی ایقاع است و عقد نیست و شخص یا عده ای شخصیت حقوقی ایجاب می کنند و قبول نمی خواهد.

^۲ رک: جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام ۲۳: ۲۱۱.

^۳ وسائل الشیعی ۲۱: ۲۷۶.



که در شرع حرام است؛ به علاوه اینکه در دلیل آمده است که مگر شرطی که «حَرَمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا»^۱. بنابراین چنین شرطی حتما نافذ نیست اما آیا باعث فساد آن عقد یا ایقاع نیز می شود؟ به عبارت دیگر شرط فاسد مفسد است یا خیر؟ ادله ای وجود دارد که {می رساند} شرط فاسد، مفسد است؛ زیرا در حقیقت انشای آن عقد یا ایقاع آن، معلق بر آن شرط است و اگر تخلف از آن صورت بگیرد انشائی صورت نگرفته و موجب فساد آن می شود اما برخی می گویند چنین نیست و بحث های مفصلی دارد که باید در مکاسب دنبال شود.

بررسی صورت سوم؛ نامشروع بودن غرض و هدف از ایجاد شخصیت حقوقی

{تاکنون روشن شد که} در صورت اول، در تعریف شرکت {و شخصیت حقوقی} گفته می شود که عمل آن نامشروع است به طور مثال برای ترویج فحشا و برای تولید فیلم های مبتذل و امثال آن ایجاد می شود در صورت دوم گفته می شود که شرکت برای انجام کارهای حلال {ایجاد شده} است مثل تجارت تنباکو و برنج و غیر آن {اما} به شرط اینکه کار حرام انجام دهد.

صورت سوم از نامشروع بودن متعلق شخصیت حقوقی - که قسم مهمی است و شاید بیشتر مورد بحث قرار گیرد- نسبت به مواردی است که امر نامشروع نه عمل مؤسسه است و نه به صورت شرط به آن تصریح شده است؛ بلکه هدفی است که مؤسسين آن شخصیت حقوقی آن را در نظر گرفته اند. گفته شده است که به طور مثال مؤسسه چاپ و نشر کتاب ایجاد می شود که این عمل اشکالی ندارد و تصریح نیز نکردند که به شرط اینکه کتب ضاله را نشر دهد یا به شرط اینکه سود انتشارات به فلان نهاد ارحابی و تروریست برسد. به صورت شرط نیز تصریح نشده است ولی هدف آنها این است که در پوشش این مؤسسه انتشاراتی، اهداف خبیث و اغراض نامشروعی را دنبال کنند. یا به صدد تشکیل حزبی هستند و عمل {تعریف شده برای آن} آگاه کردن مردم است اما در پوشش این، اهداف نامشروعی دارند می خواهند در این پوشش به آن اهداف برسند این صورت نیز دو قسم دارد:

گاهی واقعا قصد کرده اند که آن اهداف نامشروع دنبال شود گرچه به صورت شرط تصریح نکرده اند. گاهی قصد ندارند ولی می دانند که بعد از تشکیل این مؤسسه، اهداف نامشروعی را دنبال خواهد کرد و به تعبیر دیگر اثرات نامشروعی را در پی خواهد داشت. مثل اینکه {مؤسسين یک شرکت} می خواهند شرکت تولید انگور ایجاد کنند و شرط هم نمی کند که این انگورها خمر شود و غرض آنها هم این نیست که خمر شوند؛ اما می دانند که این جامعه، جامعه ای است که انگورها را خمر می کنند. بنابراین علم به تحقق غرض نامشروع دارند گرچه آن را قصد نکردند. اما می دانند اگر این شرکت در همین زمینه فعال شود منجر به امور حرام می شود؛ گاهی نیز احتمال عقلائی می رود که منجر {به حرام} می شود.

گاهی شرط را ذکر نمی کند اما غرض و هدف حرام است شرکت هایی که برای تجارت گندم تشکیل دادند، آن یتیمخانه را تشکیل دادند و غرض از این شرکت هدف خبیثی بود که گندم ها را از مردم می خریدند و انبار کردند و بعد

^۱ رک: وسائل الشیعة ۱۸: ۱۷.



قحطی شد و مردم گروه گروه، حدود ۹ میلیون نفر در {زمان} جنگ جهانی {اول} از بین رفتند غرض بانیان این کار از ابتدا خبیث بود با اینکه در اساسنامه شرکت ها نه تصریح کرده و نه شرط قرار داده بودند؛ اما غرض، غرض حرامی است. یا اینکه غرض حرام نیست ولی {موسسین شرکت} می دانند که این حرام اتفاق می افتد شاید بعضی از تجار آن زمان که گندم را می خریدند و به انگلیس می فروختند شرکت ها یا تجارت خانه ها برای این تأسیس نشده بود اما می دانستند که انگلیس چنین نقشه ای دارد و می خواهد قحطی ایجاد کند آنها به دنبال غرض خود بودند که پول را دریافت کنند و به آن شرکت انگلیسی می فروخت ولی می دانستند که چنین اثر نامشروعی پشت این قضیه است. اینها صور مختلفی است که باید بررسی شود که آیا {وجود} این اغراض، - با همه انواع آن - خود این شرکت ها را متلاشی می کند؟ یا اینکه خود شرکت به رسمیت باقی است؟ {به عبارت دیگر} آیا فساد غرض - چه مواردی که قصد نامشروع باشد و چه مواردی که علم به تحقق نامشروع دارد - مفسد ایقاع و عقد است یا اینکه فساد غرض مفسد نیست همانطور که در مورد شرط فاسد بحث شد؟